



بررسی و تقویت نقدهای «محمد بن علوی مالکی»
بر «محمد بن صالح عثیمین» دربارهٔ توسل

میثم دوست محمدی^۱
محمد رضا کریمی والا^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۳/۲۴

چکیده

استدلال‌های وهابیت دربارهٔ «توسل» تا چه میزان با مواضع متفکران اهل سنت تطابق دارد؟ نگارندهٔ مقاله برای پاسخ به این پرسش، به بررسی دیدگاه‌های «محمد بن علوی مالکی» و «محمد بن صالح عثیمین» از علمای اهل سنت پرداخته و روشن می‌کند که استدلال وهابیت در این باره پذیرفته نیست. در استدلال‌های محمد بن علوی مالکی که با استناد به متون روایی، به وضوح ثابت می‌کند توسل به دعای پیامبر ﷺ و صالحان گذشته، عملی در راستای اعتقاد به توحید خداست، نقاط ضعفی وجود دارد که برطرف کردن و تقویت آن‌ها موجب ارائه نقدی مستحکم و همه‌جانبه بر انگاره‌های ابن عثیمین و دیگر علمای وهابیت می‌گردد. دیدگاه مالکی در مسئله توسل تا حد زیادی مطابق با نگرش امامیه بوده و به صحت توسل به دعای پیامبر ﷺ و صالحان گذشته معتقد است.

واژگان کلیدی

توسل، وهابیت، توحید، محمد بن علوی مالکی، محمد بن صالح عثیمین.

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، و دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه تهران پردیس فارابی (mdoostmdoost@gmail.com).

۲. استادیار گروه معارف، دانشگاه قم (r.karimivala@qom.ac.ir).

مقدمه

در تفکر وهابیت برخی اعمال مسلمانان که خاستگاه آن در متون دینی است، از مصادیق شرک به خدا به شمار می‌آید. وهابیان به تبعیت از محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه، به مخالفت با برخی از انواع «توسل» پرداخته و آن‌ها را موجب شرک دانستند. پیش از ظهور افکار ابن تیمیه، اختلافاتی بین مسلمانان در مسئله توسل و زیارت قبور و سازگاری آن با اعتقاد به توحید افعالی و عبادی خداوند وجود داشت. برخی از حنابله مانند حسن بن علی برهاری (م. ۳۲۹ق) و یارانش، زیارت قبور و توسل به مردگان را بدعت و شرک می‌دانستند و بر این اساس، تعداد بسیاری را به خاک و خون کشیدند! هرچند برهاری و یارانش فتنه‌های بسیاری کردند، اما اعتقادات انحرافی آن‌ها در قالب مکتبی منسجم تدوین نشد؛ لذا می‌توان گفت ابن تیمیه، نخستین نظریه‌پرداز است که این افکار و اعتقادات را به شکل علمی منظم و منسجم کرد و پایه‌گذار اعتقادی سلفی‌گری گردید (نبی‌نژاد، ۱۳۹۰، ۴۱-۶۲).

در عصر حاضر، خطر تشکیل گروه‌های سلفی تکفیری در مناطق اسلامی و کشتار مسلمانان به بهانه مبارزه با مظاهر شرک، بر کسی پوشیده نیست. در دیدگاه آن‌ها، توسل به پیامبر ﷺ و اولیای الهی گذشته، از مصادیق بارز شرک به خداوند است و بر این اساس، افراد بی‌شماری از مسلمانان را کشتند و موجب تخریب چهرهٔ رحمانی اسلام در افکار عمومی جهان شده‌اند. بنابراین لازم است دیدگاه وهابیت دربارهٔ «توسل» از منظر مذاهب اسلامی مورد نقد قرار گیرد تا ضمن رد تفکر وهابیت از نگاه علمای جهان اسلام، جایگاه توسل در اندیشهٔ اسلامی تبیین شود. اثبات یکسانی دیدگاه علمای اسلام در مسئله توسل می‌تواند به زمینه‌سازی وحدت مذاهب اسلامی کمک کند.

به عقیدهٔ وهابیت، «توسل» به دو دسته تقسیم می‌شود:

دستهٔ اول: توسل‌های مشروع که یا در قرآن به آن اشاره شده و یا در سنت صحیح، دلیلی بر آن وجود داشته باشد. این توسل‌ها عبارتند از: توسل به اسما، صفات و افعال الهی، توسل به ایمان به خدا و اعمال صالح، توسل به دعای صالحان در قید حیات، توسل به حبّ پیامبر ﷺ و تبعیت از او، و توسل به حال اضطرار و شدت حاجت‌مندی خود.

دستهٔ دوم: توسل‌های غیرمشروع و مشرکانه که برخی از آن‌ها فاقد دلیل معتبر از متون دینی هستند و برخی دیگر مورد نهی شارع قرار گرفته‌اند. این توسل‌ها عبارتند از: توسل به

بت‌ها، توسل به ذات و وجود مخلوق، توسل به جاه و حقّ مخلوق، توسل به دعای اموات، و درخواست از خدا همراه با قسم دادن به مخلوق.

وهابیت تنها دسته نخست را جایز دانسته و چنین توسلهایی را در مسیر اعتقاد به توحید خداوند می‌داند و دسته دوم را برخلاف معارف اسلامی دانسته، تا جایی که آن را موجب شرک به خداوند می‌داند (ابن تیمیه، ۱۴۲۲ق: ۸۹؛ ابن تیمیه، بی تا: ۲۵؛ ابن عثیمین، ۱۴۱۶ق، جلسه ۲؛ ابن عثیمین، ۲۰۱۰، ۱۲: ۳۷۱؛ الدرویش، بی تا، ۱: ۴۹۹-۵۳۰؛ ابن باز و دیگران، ۱۴۱۹ق: ۲۲۵). «محمد بن صالح عثیمین»^۱ از بزرگان وهابیت و عضو سابق هیئت کبار علمای عربستان سعودی و یکی از مدافعان اصلی وهابیت در مسئله توسل است. «محمد بن علوی مالکی»^۲ نیز یکی از علمای اهل سنت در عربستان سعودی با تمایلات صوفیانه است که موجب شده او یکی از منتقدان وهابیت گردد. وی ضمن نقد دیدگاه علمای وهابیت، به تبیین توسل در اندیشه اسلامی پرداخته است. در این نوشتار، پرسش اصلی این است که: آیا نقدهای محمد بن علوی مالکی بر دیدگاه محمد بن صالح عثیمین در مسئله توسل به دعای مردگان، پاسخی کامل و همه‌جانبه است یا خیر؟ به نظر می‌رسد، نقدهای مالکی کامل نیست و نقاط ضعفی دارد که در نوشتار پیش‌رو ضمن تبیین آن‌ها، راه‌حل‌های مناسبی جهت رفع و تقویت آن‌ها ارائه می‌شود تا بتواند پاسخ کاملی به انگاره‌های ابن عثیمین باشد.

۱. محمد بن صالح عثیمین و توسل به دعای پیامبر ﷺ و صالحان

محمد بن صالح عثیمین معتقد است، هنگامی که شخص صالحی در قید حیات باشد می‌توان به دعای او توسل جست، همان‌گونه که صحابه نزد پیامبر ﷺ رفته و برای رفع گرفتاری

۱. محمد بن صالح عثیمین نزد اساتیدی مانند: عبدالرحمن بن ناصر سعدی، عبدالعزیز بن باز و محمد الامین شنقیطی به تحصیل پرداخت. او تألیفات بسیاری در شرح آرا و کتاب‌های ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب دارد. او رئیس گروه عقاید دانشگاه اسلامی محمد بن سعود قصیم بود و به دلیل خدمات بسیارش در جهت نشر افکار سلفیه وهابی، جایزه جهانی ملک فیصل در سال ۱۴۱۴ قمری به وی تعلق گرفت. او مورد تأیید علمای وهابیت و دارای جایگاه علمی در تبیین آرای وهابیت است (رک: ولید بن احمد، ۱۴۲۲ق: ۴۸ و ۷۶-۹۶ و ۱۷۱؛ المری، بی تا: ۴۰۵-۴۴۵).

۲. محمد بن علوی مالکی (م. ۱۴۲۵ق) تحصیلات خود را در دانشکده اصول الدین دانشگاه الازهر مصر گذراند. وی برای یادگیری علوم اسلامی به کشورهای متعددی سفر کرد و نزد بسیاری به کسب علم پرداخت. مالکی بر علم حدیث تسلط فراوان داشت تا جایی که به «محدث الحرمین» شهرت یافت و در دانشگاه ام‌القری مکه، صاحب کرسی تدریس بود و سال‌های متعددی در مسجد الحرام به تدریس معارف اسلامی می‌پرداخت. مالکی کتاب‌های بسیاری در علوم اسلامی و مباحث حدیثی و عقیدتی تألیف کرد و بر خطر تفکر سلفی وهابیت گوشزد می‌نمود (رک: مبهوتی، ۱۳۸۵: ۱۴۹-۱۷۴).

و مشکلات خود طلب دعا می‌کردند. به عقیده ابن‌عثیمین، توسل به دعای صالحان فقط در زمان حیاتشان جایز است و پس از رحلتشان نمی‌توان به آن‌ها متوسل شد، زیرا هیچ دلیل عقلی و نقلی برای صحت چنین توسلی وجود ندارد و صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ در هیچ موردی به آن حضرت توسل نکردند (ابن‌عثیمین، ۱۴۱۳ق، ۲: ۳۳۹). به عقیده وی، در منابع روایی هیچ روایت معتبری مبنی بر مشروعیت این‌گونه توسل و ترغیب به آن وجود ندارد. ابن‌عثیمین معتقد است، توسل به دعای پیامبر ﷺ و صالحان پس از رحلتشان، بر خلاف اعتقاد به توحید و یگانگی خداوند و موجب شرک است (ابن‌عثیمین، ۱۴۱۳ق، ۱۷: ۳۳۲).

۱-۱. مستندات روایی

وی می‌گوید: صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ به اشخاص صالح مراجعه می‌کردند و به دعای آن‌ها متوسل می‌شدند. روایتی که ابن‌عثیمین در موارد متعددی برای اثبات ادعای خود به آن استناد نموده، روایت توسل خلیفه دوم به عباس، عموی پیامبر ﷺ، برای بارش باران است: «انس بن مالک می‌گوید: هنگامی که خشک‌سالی می‌شد، عمر به عباس بن عبدالمطلب متوسل می‌شد و طلب باران می‌کرد و می‌گفت: خدایا! ما تا هنگامی که پیامبر ﷺ زنده بود، به او متوسل می‌شدیم و اکنون به عموی پیامبر ﷺ متوسل می‌شویم. پس باران نازل فرما!» (بخاری، ۴۲۲ق، ۲: ۲۷).

محمد بن صالح عثیمین مدعی است همه اشخاص، حتی پیامبر ﷺ هنگامی که از دنیا می‌روند، ارتباطشان با اهل دنیا قطع می‌شود و صدای آن‌ها را نمی‌شنوند؛ همچنین پرونده اعمالشان بسته می‌شود و نمی‌توانند نفعی به دیگران برسانند. وی روایت توسل عمر بن خطاب به عباس را نیز در همین راستا می‌داند و معتقد است، اگر توسل به دعای اموات صحیح بود، حتماً خلیفه دوم و دیگر صحابه، به دعای پیامبر ﷺ متوسل می‌شدند. بنابراین، صحابه نیز ارتباط با پیامبر ﷺ و توسل به او را مختص زمان حیات آن حضرت می‌دانستند، چراکه پیامبر ﷺ فرمودند: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ: إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَكَلٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» (نیشابوری، بی‌تا، ۳: ۱۲۵۵). وی می‌گوید: بر اساس این روایت، هیچ انسانی پس از مرگش نمی‌تواند برای دیگران یا برای خودش دعا و استغفار کند و پیامبران نیز از این قاعده خارج نیستند (ابن‌عثیمین، ۱۴۱۳ق، ۲: ۳۴۵).

از دیدگاه ابن‌عثیمین، در توسل باید وسیله‌ای که به آن توسل می‌شود، مورد تأیید اسلام باشد، و هیچ روایت معتبری وجود ندارد که ثابت کند صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ برای رفع

حوایج خود به دعای آن حضرت متوسل شدند (ابن عثیمین، ۱۴۱۳ق، ۲: ۳۳۹). او می‌گوید: کسانی که به مردگان توسل می‌کنند و چنین توسلی را جایز می‌دانند به مقتضای آیه: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری: ۲۱)، در واقع چیزی را که جزء دین اسلام نیست و خدا به آن فرمان نداده، مشروع دانسته و به خدا شرک ورزیده‌اند (ابن عثیمین، ۱۴۱۳ق، ۲: ۳۳۹).

۲. محمد بن علوی مالکی و نقد عثیمین

مالکی این ادعای ابن عثیمین و علمای وهابیت را مورد نقد قرار داد و می‌گوید: بر اساس روایات معتبر، توسل به دعای پیامبر ﷺ علاوه بر زمان حیاتشان، پیش از خلقت آن حضرت و پس از رحلتشان نیز جایز و در میان صحابه و تابعان متداول بوده است (مالکی، ۱۴۳۰: ۱۳۱-۱۳۲). او روایات مختلفی را برای اثبات دیدگاه خود مطرح کرده و معتقد است، این روایات از اعتبار لازم جهت استناد و استدلال برخوردار است.

۱-۲. مستندات روایی

۱. روایت عبدالرحمن بن زید بن أسلم

عبدالرحمن بن زید بن أسلم روایت کرده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا اقْتَرَفَ آدَمُ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي» (بیهقی، ۱۴۰۸ق، ۵: ۴۸۸). مالکی می‌گوید: علمای رجال و حدیث اهل سنت، این روایت را معتبر دانسته‌اند؛ حاکم نیشابوری آن را صحیح می‌داند (نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ۲: ۶۷۲) و سیوطی در چند کتاب خود آن را نقل کرده و با توجه به شواهد دیگری آن را صحیح دانسته است (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ۱: ۵۸؛ سیوطی، بی تا (ب)، ۱: ۱۲). مالکی می‌گوید: بیهقی این روایت را در کتاب *دلائل النبوة* نقل می‌کند و همان گونه که در مقدمه این کتاب تصریح کرده، احادیث موضوع و جعلی را در این کتاب نیاورده است (بیهقی، ۱۴۰۸ق، ۵: ۴۸۸). احمد بن محمد قسطلانی (قسطلانی، ۱۴۲۵ق، ۳: ۶۰۵) و زرقانی (زرقانی، ۱۴۱۷ق، ۱: ۱۲۰) نیز این روایت را صحیح دانسته‌اند (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۲۱-۱۲۲).

مالکی در ادامه گفتار خود، در پاسخ به کسانی که این روایت را ضعیف و جعلی دانستند، می‌گوید: شواهد بسیاری بر صحت صدور مضمون این روایت وجود دارد. او معتقد است، حتی ابن تیمیه نیز مضمون روایت عبدالرحمن را با توجه به روایت معتبر دیگری پذیرفته است. مالکی می‌گوید: ابن تیمیه هرچند در ابتدا روایت عبدالرحمن بن زید را جعلی دانست (ابن تیمیه،

۱۴۲۲ق: ۱۸۰-۱۸۹؛ ابن تیمیه، ۱۴۱۷ق: ۱۳۷)، اما پس از گذشت مدتی و یافتن روایات دیگری با این مضمون، معتقد به صحت صدور روایت عبدالرحمن شد. ابن تیمیه در کتاب مجموع الفتاوی در کنار نقل روایت عبدالرحمن بن زید، روایت دیگری را نقل می‌کند: «مسیره می‌گوید پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که شیطان، آدم و حوا را فریب داد، آن‌ها توبه کرده و به اسم من توسل کردند» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ۲: ۱۵۰). سپس ابن تیمیه می‌گوید: این روایت، تأییدی برای روایت عبدالرحمن بن زید است و این دو روایت می‌توانند به منزله تفسیری برای روایات صحیح چگونگی خلقت و آفرینش انسان باشد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ۲: ۱۵۱). مالکی معتقد است، این سخن ابن تیمیه نشان‌دهنده پذیرش اعتبار روایت عبدالرحمن بن زید در نزد وی است، چراکه نزد محدثان، روایت جعلی نمی‌تواند مفسر روایات صحیح باشد و از هیچ ارزش و اعتباری برخوردار نیست (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۲۴).

مالکی روایت دیگری را برای تأیید مضمون روایت عبدالرحمن می‌آورد. امام باقر علیه السلام در این روایت می‌فرمایند: «هنگامی که حضرت آدم علیه السلام مرتکب آن خطا شد، جبرئیل به او داعی را آموزش داد که در آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوسل شد و خداوند او را بخشید» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ۱: ۶۰). مالکی معتقد است، با توجه به این دو شاهد بر روایت عبدالرحمن بن زید و همچنین نقل آن توسط علمای رجال و حدیث، این روایت معتبر است (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۲۹).

۲-۲. بررسی و تقویت استدلال محمد بن علوی مالکی

برخی محدثان، روایت عبدالرحمن بن زید را صحیح دانستند، اما عده دیگری از علمای اهل سنت این روایت را ضعیف و غیر قابل استناد می‌دانند. ذهبی ذیل این روایت، تصحیح حاکم نیشابوری را نمی‌پذیرد و می‌گوید: این روایت، جعلی است (ابن ملقن، ۱۴۱۱ق، ۲: ۱۰۶۹). همچنین ابن تیمیه و ألبانی نیز این روایت را جعلی دانستند (ابن تیمیه، ۱۴۲۲ق: ۱۸۰-۱۹۰؛ ألبانی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۸۸). مشکل این روایت وجود «عبدالرحمن بن زید بن أسلم» در میان راویان آن است. بیشتر علمای رجال و حدیث، او را جزو راویان «ضعیف» برشمرده‌اند. ذهبی، ابن حجر عسقلانی، احمد بن حنبل، ابن سعد، ابوزرع، ابن معین، بخاری، ابوجعفر عقیلی، نسائی، جوزجانی و ابن جوزی وی را ضعیف دانسته‌اند (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۱: ۶۲۸؛ عسقلانی، ۱۴۰۶ق، ۳۴۰؛ نوری، ۱۴۱۷ق، ۲: ۳۲۵؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ۵: ۴۸۴؛ ابن ابی حاتم، ۱۲۷۱ق، ۵: ۲۳۴؛ ابن معین، ۱۳۹۹ق، ۴: ۲۱۷؛ بخاری، ۱۴۲۶ق: ۸۴؛ عقیلی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۳۳۱؛ نسائی، ۱۳۹۶ق: ۶۶؛ جوزجانی، بی‌تا: ۲۲۴؛ ابن جوزی، ۱۴۰۶ق، ۲: ۹۵). دارقطنی نیز احادیث عبدالرحمن بن

زید را «متروک» می‌داند (دارقطنی، ۱۴۰۳ق، ۲: ۱۶۱). ابن حبان می‌گوید: عبدالرحمن بن زید روایات بسیاری را تغییر می‌داد و برای برخی احادیث مرسل، سندی متصل می‌ساخت و نقل می‌کرد (ابن حبان، ۱۳۹۶ق، ۲: ۵۷). ابن عدی دیدگاه بسیاری از علمای رجال و حدیث را نقل می‌کند که بیشتر آن‌ها عبدالرحمن بن زید را ضعیف می‌دانند (ابن عدی، ۱۴۱۸ق، ۵: ۴۴۱).

حاکم نیشابوری در مستدرک خود این روایت را صحیح دانسته است، اما وی در کتاب دیگرش *المدخل الی الصحیح* به ذکر اسامی راویانی که از نظر وی عدم عدالتشان ثابت و روایاتشان بی‌اعتبار است، می‌پردازد (نیشابوری، ۱۴۰۴ق: ۱۱۴)؛ از جمله این افراد، عبدالرحمن بن زید بن اسلم است. حاکم نیشابوری می‌گوید: عبدالرحمن از پدرش احادیث جعلی متعددی نقل کرده و اهل فن می‌دانند متهم اصلی در جعل آن‌ها، خود عبدالرحمن بن زید است (نیشابوری، ۱۴۰۴ق: ۱۵۴). ملاحظه می‌شود که تناقضی میان این دو کتاب حاکم نیشابوری وجود دارد. ابن حجر عسقلانی در توجیه این تناقض می‌گوید: برخی گفتند وی مستدرک را در اواخر عمرش نوشت، در حالی که در اواخر عمر دچار غفلت شده بود؛ از این رو، روایت عبدالرحمن را صحیح دانست، در حالی که خود به عدم اعتبار روایات او تصریح کرده بود (عسقلانی، ۲۰۰۲، ۷: ۲۵۶)؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۱۸). سخاوی نیز به چنین مطلبی در توجیه این‌گونه تناقض‌های حاکم اشاره می‌کند (سخاوی، ۱۴۲۴ق، ۱: ۵۴).

بیهقی نیز پس از نقل این روایت می‌گوید: این روایت تنها توسط عبدالرحمن بن زید نقل شده و او ضعیف است (بیهقی، ۱۴۰۸ق، ۵: ۴۸۸). گرچه برای این روایت، دو سند دیگر نیز وجود دارد (ر.ک: آجری، ۱۴۲۰ق، ۳: ۱۴۱۵؛ طبرانی، ۱۴۰۵ق، ۲: ۱۸۲)، اما همه این سندها به عبدالرحمن بن زید می‌رسد. بنابراین، این روایت از جهت سندی ضعیف است. سزاوار بود که محمد بن علوی مالکی به بررسی ضعف سند این روایت می‌پرداخت و به نقل تصحیح حاکم نیشابوری و تأیید چند تن دیگر اکتفا نمی‌کرد. اگر روایات معتبری برای تأیید مضمون روایت عبدالرحمن بن زید وجود داشته باشد، می‌تواند موجب جبران ضعف سند این روایت شود تا از اعتبار لازم برخوردار شود.

روایت امام باقر علیه السلام مرسل بوده و برخی حدیث‌شناسان، سند متصلی برای آن نیافتند و معتقدند در متن این روایت، غرابتی وجود دارد که شأن امام باقر علیه السلام برتر از آن است (ر.ک: ممدوح، ۲۰۰۶: ۲۴۷).

تنها روایتی که از قوت و اعتبار سندی بسیار خوبی برخوردار است و مضمون آن تأییدکننده مضمون روایت عبدالرحمن بن زید است و می‌تواند موجب وثوق به مضمون این روایت شود،

روایت «میسره» است. متن و سند این روایت در کلام ابن تیمیة گذشت. این روایت را ابن جوزی در کتاب خود نقل می‌کند. راویان موجود در سند آن از ثقات و یا صدوق هستند:

۱. محمد بن عمرو بن البختری الرزاز (م. ۳۳۹ق): علمای رجال و حدیث مانند ذهبی، خطیب بغدادی، حاکم نیشابوری و سمعانی وی را «ثقة ثبت» می‌دانند (ذهبی، ۱۴۰۵ق، ۱۵: ۳۸۵؛ خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ۴: ۲۲۲؛ منصوری، ۱۴۲۸ق: ۴۳۹؛ سمعانی، ۱۴۸۲ق، ۲: ۱۰۸).

۲. احمد بن اسحاق بن صالح، ابوبکر الوزان (م. ۲۸۱ق): ابن‌ابی‌حاتم وی را صدوق می‌داند (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۳۷۲ق، ۲: ۴۱). دارقطنی نیز او را معتبر دانسته و وی را در مرتبه پایین‌تر از ثقة می‌داند (مسلمی و دیگران، ۲۰۰۱، ۱: ۵۳). ذهبی و خطیب بغدادی به نقل نظر ابن‌ابی‌حاتم و دارقطنی اکتفا کردند (ذهبی، ۲۰۰۳، ۶: ۶۶۸؛ خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ۵: ۴۸). ابن‌عساکر نیز وی را صادق می‌داند (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ۷۱: ۳۴).

۳. محمد بن صالح: در مورد او دو احتمال وجود دارد (ر.ک: ممدوح، ۲۰۰۶: ۲۴۹). ممکن است وی «محمد بن صالح ابوبکر الأنماطی»، معروف به «کیلجة» (م. ۲۷۱ق) باشد. ابن‌حجر عسقلانی، ذهبی، خطیب بغدادی، دارقطنی و نسائی او را توثیق کردند (عسقلانی، ۱۳۲۶ق، ۹: ۲۲۶؛ ذهبی، ۱۴۰۵ق، ۱۲: ۵۲۴). ممکن است وی «محمد بن صالح واسطی کعب الذراع» (م. ۲۷۶ق) باشد که خطیب بغدادی او را توثیق کرده است (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ۳: ۳۳۲). بنابراین هر دو نفر ثقه‌اند و تفاوتی در اعتبار سند روایت به وجود نمی‌آید.

۴. محمد بن سنان العوقی (م. ۲۲۳ق): ابن‌حجر عسقلانی وی را «ثقة ثبت» می‌داند (عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ۴۸۲). بخاری از او روایت نقل کرده و ابن‌معین وی را ثقه دانسته و ابوحاتم او را صدوق می‌داند (ذهبی، ۱۴۰۵ق، ۱۰: ۳۸۵).

۵. ابراهیم بن طهمان (م. ۱۶۸ق): بخاری، نسائی، مسلم، ترمذی و ابن‌ماجه از او روایت نقل کردند. ذهبی او را ثقه دانسته و می‌گوید: ابوحاتم، ابوداؤد، احمد بن حنبل و علمای دیگری وی را ثقه می‌دانند (ذهبی، ۱۴۰۵ق، ۷: ۳۷۹؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق، ۱: ۳۸) ابن‌حجر نیز او را ثقه می‌داند. (عسقلانی، ۱۳۲۶ق، ۱: ۱۳۱).

۶. بدیل بن میسره عقیلی: بخاری، مسلم، ابن‌ماجه، نسائی و ابوداؤد از او روایت نقل کردند. ابن‌معین، ابن‌سعد، نسائی، ابن‌حبان، عجلی و برخی دیگر او را ثقه می‌دانند (مزی، ۱۴۰۰ق، ۴: ۳۱؛ عسقلانی، ۱۳۲۶ق، ۱: ۴۲۴).

۷. عبدالله بن شقیق: بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و ابوداود از او روایت نقل کردند. ابن حنبل، ابن معین، ابوحاتم، ابن خراش، ابی زرعه، عجلی و ذهبی او را ثقه دانستند (مزّی، ۱۴۰۰ق، ۱۵: ۸۹؛ عسقلانی، ۱۳۲۶ق، ۵: ۲۵۳؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق، ۲: ۴۳۹).

بنابراین، راویان موجود در سند روایت میسرّه همه از ثقات هستند و تنها یک نفر غیر ثقه وجود دارد که او نیز صدوق است. می توان گفت، این روایت دست کم در رتبه «حسن» قرار دارد و قوی ترین شاهد برای تأیید مضمون روایت عبدالرحمن بن زید است (غماری، ۱۳۷۴: ۱۳۸؛ ممدوح، ۲۰۰۶: ۲۴۷).

۲. عثمان بن حنیف و راهنمایی فرد محتاج

مالکی برای اثبات جواز توسل به دعای پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت، به قضیه «عثمان بن حنیف» و راهنمایی شخص گرفتار استناد می کند: عثمان بن حنیف می گوید: «شخصی از عثمان، خلیفه سوم، درخواستی داشت، اما وی اعتنایی به او نمی کرد. آن مرد به نزد من آمد و شکوه کرد. به او گفتم: وضو بگیر و به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان، و دعایی را برای توسل به پیامبر ﷺ به او یاد دادم تا بخواند. آن مرد این اعمال را انجام داد و نزد خلیفه رفت و با درخواستش موافقت کرد» (ابونعیم، ۱۴۱۹ق، ۴: ۱۹۵۹).

مالکی این روایت را صحیح می داند و آن را از طبرانی نقل می کند (طبرانی، ۱۴۳۰ق: ۳۲۰؛ طبرانی، بی تا، ۹: ۳۰). وی از منذری نقل می کند که طبرانی پس از نقل این روایت و همه سندهای آن، تصریح می کند این روایت صحیح است (منذری، ۱۴۱۷ق، ۱: ۲۷۳). مالکی می گوید: ابوعبدالله مقدسی و طبرانی این روایت را صحیح دانسته اند و منذری و نورالدین هیشمی (هیشمی، ۱۴۱۴ق، ۲: ۲۷۹) نیز نظر آن ها را بدون هیچ نقدی نقل می کنند که نشان از اعتبار این روایت نزد آن ها دارد. مالکی معتقد است، ابن تیمیه نیز صحت آن را پذیرفته است (ابن تیمیه، ۱۴۲۲ق: ۲۱۲-۲۱۳)، چراکه ابن تیمیه پس از نقل این روایت و دیدگاه طبرانی و مقدسی ذیل آن، هیچ نقدی بر دیدگاه آن ها وارد نمی کند و به تبیین مضمون روایت می -پردازد که نشان از پذیرش این روایت نزد وی دارد (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۳۱-۱۳۴).

۳. توسل به پیامبر ﷺ با راهنمایی عایشه

مالکی به توسل مردم مدینه به پیامبر ﷺ با راهنمایی عایشه استناد می کند. مردم مدینه دچار قحطی شدیدی شدند و به عایشه مراجعه کردند. عایشه آن ها را به سمت قبر پیامبر ﷺ راهنمایی کرد تا به گونه خاصی به آن حضرت متوسل شوند. مالکی این قضیه را از سنن دارمی

نقل می‌کند (دارمی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۲۲۷) و می‌گوید: سند آن معتبر و مورد پذیرش علماست. دارمی این قضیه را با چهار واسطه نقل می‌کند: «حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَالِكٍ النُّكْرِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوْزَاءِ أَوْسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ.» مالکی می‌گوید: همه راویان این حدیث، ثقه و مورد اعتمادند. وی می‌گوید: ابونعمان، همان «محمد بن فضل» و ملقب به «عارم» است. وی از شیوخ بخاری است که ابن حجر عسقلانی او را ثقه می‌داند و می‌گوید: او در آخر عمرش تغییری در عقلش ایجاد شد و دچار مشکل ذهنی گردید (عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ۵۰۲). مالکی می‌گوید: این مشکل عقلی وی، مانعی برای قبول این روایت نیست و بخاری بیش از صد روایت از او در صحیح خود نقل کرده است. همچنین دارقطنی نیز می‌گوید: پس از این‌که ابونعمان مشکل ذهنی پیدا کرد، هیچ روایتی از وی نقل نشد و این روایات پیش از مرضی او نقل شده است (مسلمی، ۲۰۰۱، ۲: ۶۱۴). ابن حبان می‌گوید: ابونعمان از اشخاص ضعیفی، روایاتی با مضامین مخالف با آنچه راویان ثقه نقل کرده‌اند، نقل کرده است (ابن حبان، ۱۳۹۶ق، ۲: ۲۹۴)؛ اما ذهبی این نظر را نمی‌پذیرد و می‌گوید: چنین ادعایی صحیح نیست و ابن حبان نتوانسته است چنین حدیثی از ابونعمان برای اثبات مدعای خود پیدا کند (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ۴: ۸).

اما «سعید بن زید» و «عمرو بن مالک نکر» دو راوی دیگر این حدیث، نیز ثقه و مورد اعتمادند. ابن حجر عسقلانی دربارهٔ این دو راوی می‌گوید: «صدوق له أوهام» (عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ۲۳۶ و ۴۲۶) و این عبارت، همان‌گونه که سیوطی در کتاب خود می‌گوید، از عبارات توثیق و تعدیل راوی به حساب می‌آید (سیوطی، بی تا (الف)، ۱: ۴۰۷). «ابوجوزاء»، راوی دیگر این روایت، همان «أوس بن عبدالله ربیع» است که وی ثقه و از راویان صحیح بخاری و مسلم است. مالکی معتقد است، سند این روایت معتبر است و بسیاری از علما، روایاتی با چنین سندی و حتی ضعیف‌تر از آن را پذیرفته و به آن‌ها استشهاد کرده‌اند (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۴۸-۱۴۹).

۴. توسل اهل مدینه به پیامبر ﷺ در دورهٔ خلافت خلیفهٔ دوم

مالکی به توسل به پیامبر ﷺ در کنار قبر ایشان در زمان خلیفهٔ دوم اشاره می‌کند. مردم مدینه دچار قحطی شدند. شخصی به کنار قبر پیامبر ﷺ آمد و گفت: «یا رسول الله! از خدا طلب باران کن که مردم از این قحطی هلاک شدند.» سپس وی در خواب، آن حضرت را دید که فرمود: «همانا به زودی سیراب می‌شوید.» مالکی این روایت را با دو سند نقل می‌کند. سند نخست از بیهقی (بیهقی، ۱۴۰۸ق، ۷: ۴۷) و سند دوم از ابن‌ابی‌شبهه است (ابن‌ابی‌شبهه،

۱۴۰۹ق، ۶: ۳۵۶) و او هر دو سند را صحیح می‌داند. مالکی می‌گوید: ابن حجر عسقلانی نیز سند ابن‌ابی‌شیبه را صحیح دانسته است (عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ۲: ۴۹۵). مالکی می‌گوید: هیچ‌یک از علمای رجال و حدیث که این روایت را نقل کردند، چنین توسلی را کفر و گمراهی ندانستند و هیچ اشکالی بر متن این روایت وارد نکردند و ابن حجر عسقلانی نیز سند این روایت را صحیح می‌داند (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۵۰-۱۵۲). ابن‌کثیر این روایت را با سند بی‌هقی نقل می‌کند و آن را صحیح می‌داند (دمشقی، ۱۴۱۸ق، ۱۰: ۷۳). ابن‌ابی‌خیثمه این روایت را با سند خود نقل می‌کند (ابن‌ابی‌خیثمه، ۱۴۲۷ق، ۲: ۸۰). ابویعلی خلیلی و ابن‌عبدالبر نیز این روایت را نقل کردند (خلیلی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۳۱۳؛ ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ۳: ۱۱۴۹).

۵. توسل مسلمانان در جنگ یمامه

مالکی توسل مسلمانان به پیامبر ﷺ در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب را، دلیل دیگری برای اثبات سیره صحابه و تابعین بر توسل به پیامبر ﷺ پس از رحلتش می‌داند. وی از ابن‌کثیر نقل می‌کند که در این جنگ، شعار مسلمانان «یا محمداه» بود (دمشقی، ۱۴۲۴ق، ۹: ۴۶۹). این عمل صحابه و تابعین نشان می‌دهد آن‌ها هیچ‌گاه توسل به پیامبر ﷺ را مختص به زمان حیات دنیوی آن حضرت نمی‌دانستند (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۵۲).

مالکی به دو مورد دیگر از توسل صحابه به پیامبر ﷺ پس از رحلت اشاره می‌کند که موجب تأیید و تقویت حکایت قضایای جنگ یمامه می‌شوند. او ابتدا به توسل عبدالله بن عمر به پیامبر ﷺ که ابن‌تیمیه نیز آن را نقل کرده، اشاره می‌کند. هیشم بن حنس می‌گوید: در کنار عبدالله بن عمر بودیم که پایش بی‌حس شد و نمی‌توانست حرکت کند. شخصی به او گفت: بهترین شخص نزد خویش را صدا بزن. عبدالله گفت: محمد ﷺ. پس از این ذکر، پایش خوب شد (ابن‌تیمیه، ۱۴۰۷ق: ۹۷). مالکی به دومین واقعه اشاره می‌کند که مجاهد می‌گوید: مردی نزد ابن‌عباس بود که پایش بی‌حس شد. ابن‌عباس به او گفت: بهترین شخص نزد خود را یاد کن. او گفت: محمد ﷺ. در این هنگام پایش سالم شد (ابن‌تیمیه، ۱۴۰۷ق: ۹۸). به عقیده مالکی، این قضایا نیز بیان‌گر سیره صحابه بر توسل به پیامبر ﷺ پس از رحلتش است و چنین توسلی هیچ تنافی‌ای با اعتقاد به توحید خدا ندارد (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۵۳).

۶. توسل اعرابی در کنار قبر پیامبر ﷺ

مالکی توسل شخص اعرابی به پیامبر ﷺ در کنار قبر آن حضرت را نیز بر همین اساس می‌داند. محمد بن حرب هلالی می‌گوید: در کنار قبر پیامبر ﷺ بودم که شخصی بادیه‌نشین

کنار قبر آن حضرت آمد. او خطاب به آن حضرت گفت: در حالی که از خدا مغفرت می‌خواهم، از تو درخواست دارم برای بخششم دعا کنی. محمد بن حرب می‌گوید: در همان‌جا خوابیدم و در خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که فرمود: «به آن شخص بگو که بخشیده شد.»

مالکی می‌گوید: این روایت را بزرگان رجال و حدیث که مورد اعتماد همگان هستند، نقل کرده‌اند؛ مانند: ابوزکریا نووی (نووی، ۱۴۱۴ق: ۴۵۴)، ابن کثیر (دمشقی، ۱۴۱۹ق، ۲: ۳۰۶)، ابومحمد بن قدامه (مقدسی، ۱۴۰۵ق، ۳: ۵۹۹)، ابوالفرج بن قدامه (ابوالفرج، بی‌تا، ۳: ۴۹۴) و منصور بن یونس بهوتی (بهوتی، بی‌تا، ۲: ۵۱۶). هم‌چنین قرطبی نیز در تفسیر خود روایتی مشابه این روایت نقل کرده است که پس از گذشت سه روز از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، شخصی اعرابی به کنار قبر آن حضرت آمد و به ایشان متوسل شد (قرطبی، ۱۳۸۴ق، ۵: ۲۶۵) مالکی می‌گوید: صرف نظر از صحت یا ضعف سند این قضیه، آیا علمایی که این روایت را نقل کردند کفر و ضلالت را نقل کردند؟ آیا چیزی را که موجب عبادت قبور و بت‌پرستی می‌شود ترویج کردند؟ اگر این‌گونه باشد، پس چرا این علما مورد اعتمادند و کتاب‌های آن‌ها مورد استناد قرار می‌گیرد؟ (مالکی، ۱۴۳۰ق: ۱۵۷-۱۵۹).

به نظر می‌رسد این سخن مالکی تام و کامل نیست، چراکه نقل یک روایت توسط محدثان، تلازمی با اعتقاد آن‌ها ندارد و ممکن است هر یک از آن‌ها، برداشت متفاوتی از روایات داشته و بر عقیده خاصی باشند. بنابراین شاید بتوان گفت، بهتر این بود که وی به اعتبارسنجی سند و مضمون این حکایت می‌پرداخت. هم‌چنین نووی، ابن کثیر، ابومحمد و ابوالفرج بن قدامه، بهوتی و اغلب افرادی که این حکایت را نقل کردند، سندی برای آن ذکر نکردند. عده‌ای از آن‌ها این حکایت را به «عتبی»، برخی دیگر به «محمد بن حرب هلالی» و برخی دیگر به «امام علی علیه السلام» نسبت دادند و سند متصلی برای آن نیاوردند. در این میان، بیهقی این حکایت را با سند خود نقل کرده است (بیهقی، ۱۴۲۳ق، ۶: ۶۰)، اما در سند بیهقی تنها یک نفر شناخته شده است و باقی راویان آن، مجهول و ناشناسند. هم‌چنین ابن جوزی نیز این حکایت را با سند خود نقل می‌کند (ابن جوزی، ۱۴۱۵ق: ۴۹۰)، اما بیشتر راویان آن مجهول و ناشناس هستند. از این رو، این سندها مظلوم و ناشناخته بوده و از درجه اعتبار ساقط هستند. برخی محققان معاصر، مانند عبدالقادر ارنؤوط و محمود سعید ممدوح نیز برای این روایت، سند و شواهد معتبری نیافتند و این روایت را نامعتبر می‌دانند (ممدوح، ۲۰۰۶: ۷۳-۷۷). بنابراین، این حکایت به دلیل فقدان اعتبار لازم نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد، ولی می‌توان از آن به عنوان شاهد روایات صحیح به بهره جست.

۳-۲. نقد برداشت ابن عثیمین از توسل خلیفه دوم به دعای عباس

همان‌گونه که در توضیح نظر ابن عثیمین بیان شد، او روایت توسل خلیفه دوم به دعای عباس را نشان‌دهنده سیره صحابه در عدم توسل به دعای پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت دانست. ابن عثیمین معتقد است، اگر توسل به دعای اموات صحیح بود، حتماً خلیفه دوم و دیگر صحابه، به دعای پیامبر ﷺ متوسل می‌شدند؛ از این رو معلوم می‌شود که صحابه نیز ارتباط با پیامبر ﷺ و توسل به او را مختص زمان حیات آن حضرت می‌دانستند. اما محمد بن علوی مالکی برداشت ابن عثیمین از این روایت را نمی‌پذیرد و معتقد است، این حکایت ارتباطی به محل نزاع ندارد و مربوط به مسئله توسل نیست. وی می‌گوید: از مجموع قرائن موجود در این حکایت، معلوم می‌شود که این قضیه در مورد اقامه نماز استسقا و دعا برای نزول باران است. قحطی شدیدی بود و لازم بود که مسلمانان برای نماز استسقا در بیرون شهر اجتماع کنند. در نماز استسقا لازم است شخصی امام جماعت شود و برای نزول باران نیز دعا کند. نماز استسقا مانند نماز جمعه و خطبه‌های آن و برخی شعائر اسلامی دیگر، نیازمند کسی است که در دار تکلیف باشد تا بتواند امامت آن را بر عهده گیرد و پیامبر ﷺ مانند دیگر اهل برزخ، از دار تکلیف خارج شدند و مکلف نبودند. مالکی بر این باور است که هرچند سزاوار بود خلیفه دوم خود برای نماز استسقا امام جماعت می‌شد، اما او برای احترام به پیامبر ﷺ و خاندانش، عموی پیامبر ﷺ را برای اقامه نماز امام جماعت کرد و از او خواست برای نزول باران دعا کند. مالکی می‌گوید: معنای سخن عمر که گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا» (بلادری، ۴۱۷ ق، ۴: ۷) این است که: خدایا! ما با خارج شدن پیامبر ﷺ از شهر و نماز استسقا خواندن بر مردم و دعای بر آن‌ها، به تو روی می‌آوردیم، اما پس از رحلت آن حضرت، یکی از خویشانان پیامبر ﷺ را مقدم می‌داریم تا برای نزول باران نماز بخواند و دعا کند (مالکی، ۴۳۰ ق: ۱۵۵-۱۵۷).

۲-۱. ابن عثیمین و تبیین آیه ۶۴ سوره نساء در جهت تقویت دیدگاه خود

ابن عثیمین توسل به دعای پیامبر ﷺ را مختص زمان حیات آن حضرت می‌داند و آیه: «وَأُولَئِكَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (نساء: ۶۴) را به گونه‌ای تبیین می‌کند که هیچ تنافی و منعی با دیدگاه او در مسئله توسل نداشته باشد. او معتقد است، این آیه توسل به دعای پیامبر ﷺ را مختص زمان حیات آن حضرت می‌داند، زیرا در این آیه توسل همراه با ظرف زمان ماضی آمده است؛ «إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» که

«إذ» مختص زمان ماضی است. هم‌چنین با توجه به سیاق آیات، این آیه مربوط به عده خاصی در زمان پیامبر ﷺ است که به غیر خدا و پیامبر ﷺ پناه برده بودند. ابن‌عثیمین مدعی است که اگر خدا می‌خواست توسل به دعای پیامبر ﷺ در زمان آینده و پس از رحلت آن حضرت را بیان کند، باید از لفظ «إذا» که ظرف زمان مستقبل است، استفاده می‌کرد. با توجه به این‌که صحابه نیز پس از رحلت پیامبر ﷺ به دعای آن حضرت متوسل نشدند، نیز فهم مسلمانان از این آیه مشخص می‌شود (ابن‌عثیمین، ۱۴۱۳ق، ۲: ۳۴۳-۳۴۵).

۴-۲. مالکی و نقد برداشت ابن‌عثیمین از آیه شریفه

مالکی برداشت ابن‌عثیمین از این آیه را بی‌اساس دانسته و می‌گوید: هرچند «إذ» ظرفی است که برای ماضی استفاده می‌شود، اما علمای ادبیات عرب گفتند که یکی از کاربردهای «إذ» استفاده از آن در زمان مستقبل است. وی به سخن ابن‌هشام اشاره می‌کند که یکی از معانی «إذ» را ظرف زمان مستقبل می‌داند (ابن‌هشام، ۱۹۸۵: ۱۱۳). مالکی به سخن ازهری استناد می‌کند که می‌گوید: عرب «إذ» را برای زمان مستقبل نیز به کار می‌برد (ازهری، ۲۰۰۱، ۱۵: ۳۷)؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَعُوًّا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (سبأ: ۵۱).

مالکی چند آیه دیگر را که «إذ» در ظرف زمان مستقبل به کار رفته است، شاهد می‌آورد (مالکی، ۱۴۲۱ق: ۲۳):

- «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (انعام: ۲۷).

- «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا» (انعام: ۳۰).

- «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ» (انعام: ۹۳).

- «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (سجده: ۱۲).

شاید بتوان گفت، این سخنان مالکی نمی‌تواند پاسخی برای ابن‌عثیمین باشد، زیرا ابن‌هشام پس از مطلب مذکور می‌گوید: اکثر علمای علم نحو، استعمال «إذ» در ظرف زمان مستقبل را قبول ندارند و معتقدند «إذ» فقط به عنوان ظرف ماضی به کار می‌رود. به عقیده آن‌ها در آیات مذکور، چیزی که وقوعش در آینده قطعی است، به منزله چیزی که واقع شده قرار گرفته و در قالب ماضی بیان شده است و از باب «و نَفَخَ فِي الصُّورِ» است (ابن‌هشام، ۱۹۸۵: ۱۱۳). اگر

ادعای مالکی پذیرفته شود، تنها چیزی که ثابت می‌شود استعمال «إذ» در زمان مستقبل است، اما استعمال دلیلی بر حقیقی بودن این معنا نیست و برای حمل «إذ» بر مستقبل، نیازمند قرینه معینه هستیم که چنین قرینه‌ای وجود ندارد.

با توجه به سیاق آیات و الفاظ این آیه، قدر متیقن مفهوم آیه این است که توسل به دعای پیامبر ﷺ در زمان حیات آن حضرت، مورد تأیید خداوند است، اما برای اثبات چیزی بیش از این مفهوم، نمی‌توان به الفاظ و قواعد ادبی استناد کرد، بلکه باید به روایات معتبر و قرائن دیگر، مانند ابدی بودن احکام قرآن و فهم عمومی مسلمانان از آیه مراجعه کرد. البته شایان ذکر است که در این آیه، نشانه‌ای بر انحصار توسل به دعای پیامبر ﷺ در زمان حیات آن حضرت وجود ندارد و هیچ تنافی‌ای با روایات گذشته ندارد، بلکه با توجه به روایات و قرائن دیگر، این آیه توسل را در همه دوره‌ها جایز دانسته است.

نتیجه‌گیری

ابن‌عثیمین توسل به دعای پیامبر ﷺ و صالحان را مختص زمان حیات آن‌ها دانسته و هر گونه توسل به دعای آن‌ها پس از رحلتشان را موجب شرک به خدا می‌داند. او می‌گوید: هیچ دلیل عقلی و نقلی معتبری برای اثبات مشروعیت چنین توسلی وجود ندارد. وی معتقد است، هیچ‌یک از صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ به دعای آن حضرت متوسل نشدند و هیچ نقل معتبری دال بر انجام چنین توسلی توسط آن‌ها وجود ندارد.

محمد بن علوی مالکی با طرح روایات معتبر از منظر علمای حدیث و رجال، ثابت کرد که توسل به دعای صالحان، اختصاصی به زمان حیات آن‌ها ندارد، بلکه سیره صحابه و تابعین بر توسل به دعای پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت بوده است. ضعف اصلی مالکی، سنجش اعتبار برخی روایات از طریق پذیرش آن‌ها توسط برخی علما و عدم بررسی دقیق اسناد و متون آن‌هاست. در این نوشته، اسناد روایات مورد اشاره مالکی بر اساس مبانی رجالی اهل سنت مورد بررسی قرار گرفت و همچنین روایات ضعیف توسط روایات معتبر تقویت و صحت مضمون آن‌ها ثابت گردید. هم‌چنین نقد مالکی بر برداشت ابن‌عثیمین از برخی آیات نیز به صورت کامل مورد بررسی قرار گرفت و با اصلاح برخی مطالب آن، به صورت قابل قبولی تقویت گردید. از این رو، پاسخ مدعیات ابن‌عثیمین با درجه اعتبار قابل پذیرشی بیان شد. مالکی، توسل به دعای صالحان گذشته را عملی در جهت اعتقاد به توحید خداوند می‌داند و ادعای شرک‌آلود بودن چنین

توسلات را فاقد دلیل معتبر می‌داند. دیدگاه مالکی در مسئله توسل، به تفکر امامیه نزدیک بوده و تفاوت چندانی ندارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آجری، أبوبکر، (۱۴۲۰ق)، *الشريعة، تحقيق: عبدالله بن عمر بن سليمان الدميحي، رياض، دار الوطن.*
۳. ابن أبي خيثمة، أبوبكر، (۱۴۲۷ق)، *التاريخ الكبير، تحقيق: صلاح بن فتحى هلال، قاهره، الفاروق الحديثه.*
۴. ابن أبي شيبة، أبوبكر، (۱۴۰۹ق)، *المصنف فى الأحاديث والآثار، تحقيق: كمال يوسف الحوت، رياض، مكتبة الرشد.*
۵. ابن الجوزى، ابوالفرج، (۴۰۶ق)، *الضعفاء والمتروكون، تحقيق: عبدالله القاضى، بيروت، دارالكتب العلمية.*
۶. _____، (۱۴۱۵ق)، *مثير الغرام، تحقيق: مصطفى محمد حسين الذهبى، قاهره، دار الحديث.*
۷. ابن باز، عبدالعزيز و ديگران، (۴۱۹ق)، *البدع والمحدثات وما لا اصل له، تنظيم: حمود بن عبدالله المطر، رياض، دار ابن خزيمة.*
۸. ابن تيميه، تقى الدين، (۱۴۱۶ق)، *مجموع الفتاوى، گردآوری: عبدالرحمن بن محمد، مدينه، مجمع الملك فهد.*
۹. _____، (۱۴۲۲ق)، *قاعدة جليلية فى التوسل والوسيلة، تحقيق: ربيع المدخلی، عجمان، مكتبة الفرقان.*
۱۰. _____، (۱۴۰۷ق)، *الكلم الطيب، تحقيق: السيد الجميلی، بيروت، دارالفكر.*
۱۱. _____، (۱۴۱۷ق)، *الاستغاثة فى الرد على البكرى، تحقيق: عبدالله بن دجين السهللى، رياض، دارالوطن.*
۱۲. ابن حبان، أبوحاتم، (۱۳۹۶ق)، *المجروحين، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، حلب، دار الوعى.*
۱۳. ابن سعد، أبوعبدالله، (۱۴۱۰ق)، *الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية.*
۱۴. ابن عبدالبر، يوسف، (۱۴۱۲ق)، *الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، تحقيق: على محمد الجاوى، بيروت، دارالجيل.*
۱۵. ابن عدى، أبواحمد، (۴۱۸ق)، *الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق: عادل أحمد عبدال موجود و على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية.*
۱۶. ابن عساکر، على، (۱۴۱۵ق)، *تاريخ دمشق، تحقيق: عمرو بن غرامة، بيروت، دارالفكر.*
۱۷. ابن معين، أبوزكريا، (۱۳۹۹ق)، *تاريخ ابن معين، تحقيق: أحمد محمد نور سيف، مكه، مركز البحث العلمى.*
۱۸. ابن هشام، عبدالله، (۱۹۸۵)، *معنى اللبيب عن كتب الأعراب، تحقيق: مازن المبارك و محمد على حمدالله، دمشق، دارالفكر.*
۱۹. ازهرى، محمد، (۲۰۰۱)، *تهذيب اللغة، تحقيق: محمد مرعب، بيروت، دار إحياء التراث العربى.*

٢٠. اصبهاني، أبو نعيم، (١٤١٩ق)، *معرفة الصحابة*، تحقيق: عادل بن يوسف العزازي، رياض، دارالوطن.
٢١. ألباني، محمد، (١٤١٢ق)، *سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة*، رياض، دار المعارف.
٢٢. بخاري، محمد بن إسماعيل، (١٤٢٢ق)، *صحيح البخاري*، تحقيق: محمد زهير الناصر، بيروت، دار طوق النجاة.
٢٣. _____ (١٤٢٦ق)، *الضعفاء الصغير*، تحقيق: أحمد بن إبراهيم بن أبي العينين، بي ج، مكتبة ابن عباس.
٢٤. بلاذري، احمد، (١٤١٧ق)، *جمل من أنساب الأشراف*، تحقيق: سهيل زكار و رياض الزركلي، بيروت، دارالفكر.
٢٥. بهوتي، منصور، (بي تا)، *كشاف القناع*، بيروت، دارالكتب العلمية.
٢٦. بيهقي، أبوبكر، (١٤٠٨ق)، *دلائل النبوة*، تحقيق: عبدالمعطي قلججي، بيروت، دارالكتب العلمية.
٢٧. _____ (١٤٢٣ق)، *شعب الإيمان*، تحقيق: عبدالعلي حامد، رياض، مكتبة الرشد.
٢٨. جوزجاني، أبواسحاق، (بي تا)، *أحوال الرجال*، تحقيق: عبدالعليم البستوي، فيصل آباد، حديث اكادمي.
٢٩. الجهضمي، إسماعيل، (١٣٩٧ق)، *فضل الصلاة على النبي ﷺ*، تحقيق: ناصرالدين الألباني، بيروت، المكتبة الإسلامي.
٣٠. الحسين، وليد بن احمد، (١٤٢٢ق)، *الجامع لحياة العلامة محمد بن صالح العثيمين*، بريتانيا، مجلة الحكمة.
٣١. حسيني، محسن الأمين، (١٤٢٨ق)، *كشف الارتباب*، قم، دارالكتاب الاسلامي، چاپ دوم.
٣٢. خطيب بغدادي، احمد، (١٤٢٢ق)، *تاريخ بغداد*، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت، دارالغرب الإسلامي.
٣٣. خليلي، ابويعلی، (١٤٠٩ق)، *الإرشاد في معرفة علماء الحديث*، تحقيق: محمد إدريس، رياض، مكتبة الرشد.
٣٤. دارقطني، ابوالحسن، (١٤٠٣ق)، *الضعفاء والمتروكون*، تحقيق: عبدالرحيم محمد القشقری، مدينه، مجلة الجامعة الإسلامية.
٣٥. دارمی، أبو محمد، (١٤١٢ق)، *مسند الدارمی*، تحقيق: حسين سليم الداراني، عربستان، دارالمعنى.
٣٦. الدرويش، احمد، (بي تا)، *فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء*، رياض، رئاسة إدارة البحوث العلمية و الإفتاء.
٣٧. دمشقى، ابن كثير، (١٤١٩ق)، *تفسير القرآن العظيم*، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلمية.
٣٨. _____ (١٤٢٤ق)، *البداية و النهاية*، تحقيق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، قاهره، دار هجر.
٣٩. ذهبي، شمس الدين، (١٣٨٢ق)، *ميزان الاعتدال في نقد الرجال*، تحقيق: على محمد الجاوي، بيروت، دارالمعرفة.
٤٠. _____ (١٤٠٥ق)، *سير أعلام النبلاء*، تحقيق: زير نظر شعيب الأرنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة.

۴۱. _____ (۱۴۱۳ق)، الكاشف، تحقيق: محمد عوامة أحمد، جدة، دارالقبلة.
۴۲. _____ (۲۰۰۳)، تاريخ الإسلام، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت، دارالغرب الإسلامي.
۴۳. رازی، ابن أبي حاتم، (۱۳۷۲ق)، الجرح و التعديل، حيدرآباد الدكن، مجلس دائرة المعارف العثمانية.
۴۴. زرقاني، محمد، (۱۴۱۷ق)، شرح الزرقاني على المواهب اللدنية، بيروت، دارالكتب العلمية.
۴۵. سبكي، تقى الدين، (۱۴۲۹ق)، شفاء السقام، بيروت، دارالكتب العلمية.
۴۶. سخاوي، شمس الدين، (۱۴۲۴ق)، فتح المغيب، تحقيق: علي حسين علي، مصر، مكتبة السنة.
۴۷. سمعاني، أبوسعاد، (۱۳۸۲ق)، الأنساب، تحقيق: عبدالرحمن المعلمي و ديگران، حيدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانية.
۴۸. سيوطي، جلال الدين، (الف)، (بي تا)، تدريب الراوي، تحقيق: أبوقتيبة الفاريابي، بي جا، دارطبية.
۴۹. _____ (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور، قم، كتابخانه آية الله مرعشي.
۵۰. _____ (ب)، (بي تا)، الخصائص الكبرى، بيروت، دارالكتب العلمية.
۵۱. شيباني، احمد بن حنبل، (۱۴۲۱ق)، مسند أحمد بن حنبل، تحقيق: شعيب الأرنؤوط و ديگران، دمشق، مؤسسة الرسالة.
۵۲. طبراني، سليمان بن أحمد، (۱۴۰۵ق)، المعجم الصغير، تحقيق: محمد شكور محمود، بيروت - عمان، المكتب الإسلامي - دارعمار.
۵۳. _____ (۱۴۱۳ق)، الدعاء، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية.
۵۴. _____ (بي تا)، المعجم الكبير، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد، قاهره، مكتبة ابن تيمية.
۵۵. العثيمين، محمد بن صالح، (۱۳۹۵)، «دروس و فتاوى الحرم المدني»، گردآوری سایت islamweb.net.
۵۶. _____ (۱۴۱۳ق)، مجموع فتاوى و رسائل، گردآوری: فهد بن ناصر السليمان، رياض، دارالوطن.
۵۷. _____ (۲۰۱۰)، الكنز التمين في تفسير ابن عثيمين، بيروت، ناشرون.
۵۸. عسقلاني، ابن حجر، (۱۳۲۶ق)، تهذيب التهذيب، هند، دائرة المعارف النظامية.
۵۹. _____ (۱۳۷۹ق)، فتح الباري، تصحيح: محب الدين الخطيب، بيروت، دارالمعرفة.
۶۰. _____ (۱۴۰۴ق)، النكت على كتاب ابن الصلاح، تحقيق: ربيع بن هادي، مدينه، عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية.
۶۱. _____ (۱۴۰۶ق)، تقريب التهذيب، تحقيق: محمد عوامة، سوريه، دارالرشيد.
۶۲. _____ (۱۴۱۹ق)، المطالب العالیه، تنظيم: سعد بن ناصر، عربستان، دارالعاصمة - دارالغيث.
۶۳. _____ (۲۰۰۲)، لسان الميزان، تحقيق: عبدالفتاح أبوغدة، بيروت، دار البشائر الإسلامية.
۶۴. عقبلي، أبوجعفر، (۱۴۰۴ق)، الضعفاء الكبير، تحقيق: عبدالمعطي أمين قلعجي، بيروت، دارالمكتبة العلمية.
۶۵. الغماري، عبدالله بن الصديق، (۱۳۷۴ق)، الرد المحكم المتين على كتاب القول المتين، بي جا، مطبعة العهد الجديد.

٦٦. قرطبي، شمس الدين، (١٣٨٤ق)، *الجامع لأحكام القرآن*، تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، قاهره، دارالكتب المصرية.
٦٧. قسطلاني، احمد بن محمد، (١٤٢٥ق)، *المواهب اللدنية*، تحقيق: صالح أحمد الشامي، بيروت، المكتب الإسلامي.
٦٨. مالكي، محمد بن علوي، (١٤٢١ق)، *الزيارة النبوية بين البدعية و الشرعية*، ابو ظبي، المجمع الثقافي.
٦٩. _____، (١٤٣٠ق)، *مفاهيم يجب أن تُصحح*، بيروت، دارالكتب العلمية.
٧٠. ميهوتي، احمد، (١٣٨٥)، «بررسی کتاب مفاهيم يجب ان تصحح»، ميفات، شماره ٥٧، ص ١٤٩-١٧٤.
٧١. المرى، عصام بن عبدالمنعم، (بی تا)، *الدر الثمين فی ترجمة فقيه الأمة العلامة ابن عثيمين*، اسکندريه، دار البصيرة.
٧٢. مزى، يوسف، (١٤٠٠ق)، *تهذيب الكمال فى أسماء الرجال*، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٧٣. مسلمي، محمدهدى و ديگران، (٢٠٠١)، *موسوعة أقوال أبى الحسن الدارقطنى فى رجال الحديث*، بيروت، عالم الكتب.
٧٤. مقدسى، ابو محمد، (١٤٠٥ق)، *المغنى فى فقه الإمام أحمد بن حنبل*، بيروت، دارالفكر.
٧٥. مقدسى، ابو الفرج، (بی تا)، *الشرح الكبير على متن المقنع*، زیر نظر: محمد رشيد رضا، بيروت، دارالكتاب العربى.
٧٦. ممدوح، محمود سعيد، (٢٠٠٦)، *رفع المنارة*، قاهره، المكتبة الازهرية للتراث.
٧٧. منذرى، عبدالعظيم، (١٤١٧ق)، *الترغيب و الترهيب*، تحقيق: إبراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلمية.
٧٨. منصورى، أبو الطيب، (١٤٢٨ق)، *الدليل المغنى لشيوخ أبى الحسن الدارقطنى*، گردآورى: سعد بن عبدالله الحميد و حسن مقبولى الأهدل، عربستان، دارالکيان.
٧٩. نبى نژاد، محسن، (١٣٩٠)، «بربهارى از کهن ترين تئوريسين هاى وهابيت»، *سراج منير*، شماره ٤، ص ٤١-٦٢.
٨٠. نسائى، أبو عبدالرحمن، (١٣٩٦ق)، *الضعفاء و المتروكون*، تحقيق: محمود إبراهيم، حلب، دارالوعى.
٨١. النورى، أبو المعاطى و ديگران، (١٤١٧ق)، *موسوعة أقوال أحمد بن حنبل فى رجال الحديث*، بی جا، عالم الكتب.
٨٢. نووى، ابوزكريا، (١٤١٤ق)، *الإيضاح*، بيروت - مکه، دار البشائر الإسلامية - المكتبة الأمدادية.
٨٣. نيشابورى، حاکم، (١٤٠٤ق)، *المدخل إلى الصحيح*، تحقيق: ربيع هادى المدخلی، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٨٤. _____، (١٤١١ق)، *المستدرک على الصحيحين*، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية.

۸۵. نیشابوری، مسلم بن الحجاج، (بی تا)، صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸۶. هیثمی، نورالدین، (۱۴۱۴ق)، مجمع الزوائد، تحقیق: حسام‌الدین القدسی، قاهره، مکتبه القدسی.